



An analytical-descriptive study of the novel *July People* written by Nadine Gordimer from the perspective of Homi Baba and Antonio Gramsci.

Nozar Niazi¹

¹ * Corresponding Author, Assistant professor and member of the academic staff of the Department of English Language and Literature, Faculty of Literature, Lorestan University, Khoramabad- Iran
nozar_2002@yahoo.com

ARTICLE INFO

Article type:
Research Article

Article History:
Received
March 11, 2023
Accepted
May 22, 2023

Keywords:
Nadine Gordimer, July people, hegemony, relocation, acculturation, identity crisis

ABSTRACT

Postcolonial studies is a set of theoretical findings that analyze the colonial discourse, emphasizing the consequences of colonialism. Nadine Gordimer, a well-known South African writer and political activist, explores the conflict between whites and blacks in her futuristic novel *July People*, and answers the question of what happens when one side thinks it is racially and culturally superior to the other. He paints a fictional picture of the transition period in the colonial history of South Africa, in which the position and role of the white Smales family is switched with their black servant. Using the key concepts of post-colonialism, especially the opinions of Homi Baba and Antonio Gramsci in the categories of place, displacement, hybridization, hegemony and acculturation, and with a descriptive-analytical method, the present research examines the consequences of changing power relations between the colonizer and the colonized. , especially their identity aspects, in the story. With a deconstructive approach and emphasizing the relative and unstable nature of power relations, Gordimer points out that for the possibility of peaceful coexistence in the post-apartheid era, it is necessary for the colonialist side to deeply revise its economic, ideological, racial and cultural assumptions..



دانشگاه لرستان

شاپای الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی

<http://www.api.lu.ac.ir>



مقاله پژوهشی

مطالعه‌ی تحلیلی - توصیفی از رُمان مردم جولای نوشته‌ی نادین گوردیمر از دیدگاه هومی بابا و آنتونیو گرامشی

نوذز نیازی*

۱ استادیار و عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده‌ی ادبیات، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد- ایران

nozar_2002@yahoo.com

اطلاعات مقاله

دریافت مقاله:

۱۴۰۱/۱۲/۲۰

پذیرش نهایی:

۱۴۰۲/۰۳/۰۱

واژگان کلیدی:

نادین گوردیمر، مردم جولای، هژمونی، جا

به جایی، فرهنگ‌پذیری، بحران هویت

چکیده

مطالعات پسااستعماری مجموعه‌ای از رهیافت‌های نظری است که، با تأکید بر پیامدهای استعمارگرایی، به تحلیل گفتمان استعماری می‌پردازد. نادین گوردیمر، نویسنده و فعال سیاسی سرشناس آفریقایی جنوبی در رُمان آینده‌نگر مردم جولای به واکاوی تضاد میان سفیدها و سیاه‌ها پرداخته، و به این سوال پاسخ می‌دهد که چه اتفاقی می‌افتد وقتی یک طرف به لحاظ نژادی و فرهنگی خود را برتر از دیگری می‌پندارد. وی تصویری تخیلی از دوره‌ی گذار را در تاریخ استعماری آفریقایی جنوبی ترسیم می‌کند که در آن جایگاه و نقش خانواده‌ی سفیدپوستِ اِسملز با خدمتکار سیاه‌پوست‌شان جابجا می‌شود. با استفاده از مفاهیم کلیدی پسااستعماری، به ویژه نظرات هومی بابا و آنتونیو گرامشی در مقوله‌های مکان، جا به جایی، هیبریداسیون، هژمونی و فرهنگ‌پذیری، و با روشی توصیفی-تحلیلی، پژوهش حاضر به واکاوی پیامدهای تغییر روابط قدرت میان استعمارگر و استعمار شده، به ویژه جنبه‌های هویتی آنها، در داستان می‌پردازد. گوردیمر با رویکردی ساختارشکنانه و با تأکید بر ماهیت نسبی و ناپایدار روابط قدرت، خاطرنشان می‌کند که به خاطر امکان همزیستی مسالمت‌آمیز در دوران پساآپارتاید ضرورت دارد که طرف استعمارگر در مفروضات اقتصادی، ایدئولوژیکی، نژادی و فرهنگی خود عمیقاً تجدید نظر نماید.

۱- مقدمه

نادین گوردیمر (۱۹۲۳-۲۰۱۴) نویسنده‌ی آفریقایی جنوبی، از فعالان سیاسی و چهره‌های سرشناس ادبیات جهان است که در سال ۱۹۹۱ برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات شد. وی با خلق چهارده رمان و چند جلد داستان کوتاه همچون نویسندگان بزرگ آفریقا مانند آلن پیتون، جان ماکسول کوتسی، و چینوا آچه‌به در آثار خود تاریخ کشورش را ترسیم می‌کند. باربارا اِکستن دلیل محبوبیت گوردیمر را در "رد کردن ادعای تفکر لیبرالیستی آپارتاید و اتخاذ نگاهی بنیادین در آثار خود به این سیستم می‌داند" (اکستن، ۱۹۹۰: ۷). مردم جولای سی سال پیش از براندازی سیستم آپارتاید در آفریقای جنوبی، در سال ۱۹۸۱ به تحریر درآمد. گوردیمر در این رمان آینده‌نگر زمانی را به تصویر می‌کشد که خانواده‌ی سفید و مرفه اسملز از ترس شورش‌های ژوهانسبورگ به دهکده‌ی خدمتکار سیاه‌پوست خود، جولای، پناه آورده‌اند. نویسنده در این اثر با توجه به جابجا شدن روابط قدرت میان جولای و اربابان سفید پوستش با برجسته ساختن تضادهای بین طرفین و بکارگیری نمادپردازی به این پرسش اساسی پاسخ می‌دهد که چه اتفاقی می‌افتد وقتی طرف مقابل هنوز به لحاظ نژادی و فرهنگی خود را برتر از دیگری می‌پندارد، و به بازتاب دغدغه‌های پساآپارتاید و پیامدهای آن می‌پردازد. او در سطوح انتزاعی‌تر و به صورت نمادین استیلای سفیدپوستان را به نوع نگاه خانواده‌ی اسملز به جولای پیوند می‌دهد. اسملزها با یدک کردن تفکر استعماری خود به روستا، جولای را حتی زمانی که به او پناه آورده‌اند، فردی فرودست انگاشته و "به او به عنوان خدمتکاری سیاه‌پوست و نه انسانی هم‌سان می‌نگرند" (گوردیمر، ۱۹۸۱: ۳۲). بنابراین، رابطه‌ی آنها با مؤلفه‌هایی چون وابستگی، نافرمانی و سوء ارتباط قابل تعریف است. اما واژگونی روابط قدرت، مورین و بَم را به عنوان شخصیت‌های اصلی داستان وامی‌دارد تا در فرضیه‌های استعماری خود بازنگری نمایند. واکنش هر کدام به واقعیت‌های جدید، هویت‌های تازه‌ای را برایشان رغم می‌زند.

۲- پیشینه‌ی تحقیق

رمان مردم جولای از جنبه‌های متفاوتی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. شهرام سیستانی (۲۰۱۶) با تکیه بر نظریه‌پردازان اصلی تقلید مانند ژاک دریدا و لیندا هاچن، از دیدگاه ساختارشکنی پسامدرن نشان می‌دهد که چگونه رمان مردم جولای مفهوم سوژکتیویته (subjectivity) را در ماهیت ذاتی‌اش به چالش کشیده و نظام آپارتاید را به عنوان ساختاری تقلیدی که ادعای لیبرالیسم دارد زیر سوال می‌برد. هادی الزمان و رومان (۲۰۱۴) ضمن بهره‌گیری از رویکردی دیالکتیکی در بررسی داستان، جابه‌جایی خانواده‌ی اسملز از ژوهانسبورگ به دهکده‌ی خدمتکار سابق‌شان را به مثابه‌ی وارونه شدن قدرت (برده-ارباب) تعبیر می‌کنند که یادآور دیالکتیک هِگلی و فروپاشی اسملزها از اریکه‌ی قدرت و جلوس جولای بر جایگاه قدرت می‌باشد. خادیاتو دیالو (۲۰۲۲) در تجزیه و تحلیل خود از این رمان نشان می‌دهد که چگونه نویسنده با استفاده از کنایه، نماد و تمثیل، شرایط بدوی سیاه‌پوستان آفریقای جنوبی را مورد انتقاد قرار داده و ریاکاری لیبرال‌های سفیدپوست را در بازنمایی جنبش آزادی‌بخش سیاه‌پوستان آشکار می‌سازد. کاتالین تاکسینو (۲۰۱۴) نیز با مطالعه‌ی ابعاد فضایی-زمانی مکان در رمان مردم جولای معتقد است که این دو مقوله مُدام با هم در اصطحاک هستند، و این خود پس‌زمینه‌ای برای دگرگونی هویت شخصیت‌های داستان (سفید و سیاه) فراهم می‌آورد.

۳- بیان مسأله و روش تحقیق

رُمان مردم جولای با تمرکز بر مفاهیمی چون هژمونی، جابه‌جایی، هیبریدیتی، فرهنگ پذیری و بحران هویت بستری مناسب برای مطالعه‌ی پسااستعماری فراهم می‌آورد. تلاش‌های پژوهشگر در یافتن پژوهشی که با بکارگیری مفاهیم فوق، به ویژه از دیدگاه هومی بابا و آنتونیو گرامشی، به تجزیه و تحلیل رُمان پرداخته باشد تاکنون بی‌نتیجه مانده است. لذا انجام چنین پژوهشی ضرورت تام می‌یابد. این پژوهش با بکارگرفتن مفاهیم کلیدی پسااستعماری مرتبط با موضوعات مورد بحث در داستان، به روش کتابخانه‌ای و به صورت توصیفی-تحلیلی به واکاوی واکنش شخصیت‌های داستان به موضوع جابه‌جایی و واژگونی روابط قدرت می‌پردازد که می‌تواند به عنوان سنگ محکی در ارزیابی شخصیت‌ها در مقوله‌هایی چون واقع‌گرایی، فرهنگ پذیری و به چالش کشیدن گفتمان استعماری استفاده شود. سپس، با در نظر گرفتن بحث‌های انجام شده، سعی در کشف دیدگاه خاص گوردیمر نسبت به رابطه‌ی سفیدها و سیاه‌ها در دوران پساآپارتاید در آفریقای جنوبی خواهد شد. این داستان جهت مطالعه‌ی فضا به عنوان موضوعی نشانه‌شناختی از پتانسیل بالایی برخوردار بوده و بستر پژوهشی مناسبی را برای پژوهش‌های آتی فراهم می‌آورد.

۲- تغییر در روابط قدرت: واکنش شخصیت‌های داستان

گوردیمر داستان را با گفته‌ی معروف آنتونیو گرامشی آغاز می‌کند که برگرفته از کتاب وی تحت عنوان یادداشت‌های زندان است: "کهنه در حال مرگ است و نو زاده نمی‌شود. در این بین نشانه‌های بی‌شماری از بیمار گونگی نمایان می‌گردد" (گرامشی، ۱۹۷۱: ۲). این مقدمه بازتاب دغدغه‌های گوردیمر در خصوص دوره‌ی گذار سیاسی-اجتماعی آفریقای جنوبی است. به نظر وی جهت کاستن از خشونت‌هایی که واژگونی قدرت در پی خواهد داشت، طرف استعمارگر عمیقاً نیازمند انعطاف‌پذیری و تغییر نگرش در مفروضات استعماری خویش است. در ذیل، به واکنش شخصیت‌های اصلی داستان به تغییر در روابط قدرت پرداخته خواهد شد.

۲-۱ بَم

بَم، پدر خانواده‌ی اسملز، در بدو ورود به دهکده‌ی جولای بر سر مصالحه با استانداردهای سفید خود مقاومت نشان داده و ناخودآگاهانه بر برتری نژادی و فرهنگی خود تأکید دارد. وقتی جولای، خدمتکار سابق خانه، بدون اجازه‌ی بَم اتومبیل لوکس او را جهت خرید اقلامی برای خانواده‌ی اسملز برمی‌دارد، او نمی‌تواند خودسری خدمتکار را نادیده بگیرد. بَم که خود را فردی "لیبرال" می‌داند با خدمتکار سابق خود که اکنون میزبان آنهاست بدخلقی و تشررویی می‌کند: "بَم جواب سلامش را نداد. مورین، همسرش، باور نداشت که هنوز بر چهره‌ی شوهرش چالش کنترل شده و طعنه‌آمیز گذشته نشسته باشد" (گوردیمر، ۱۹۸۱: ۱۵). حتی با تغییر شرایط و وابستگی کامل اسملزها به جولای و بهره بردن از مهمان‌نوازی او، پذیرش این واقعیت برای مرد سفیدپوست بسیار دشوار است. او با بازجویی کردن از جولای وی را به پاسخگویی واداشته و نقش همیشگی "ارباب سفید" را بازی می‌کند، طوری که انگار هیچ چیز تغییر نکرده است. ناتوانی بَم در تطبیق خود با واقعیت جدید در نهایت او را دچار ضعف و انزجاری تدریجی می‌نماید که تا آخر داستان ادامه دارد. اقدام جولای در برداشتن کامیون لوکس بَم، یعنی نماد قدرت مرد سفیدپوست، اولین نشانه‌ی شکست اوست. این واقعیت که او نمی‌تواند علیه جولای کاری انجام بدهد، حتی رابطه‌ی او با همسرش را نیز تضعیف می‌کند. بَم در نگاه مورین به چیزی کمتر از یک مرد تقلیل یافته بود: "او اینجا چه بود، معماری که روی تختی در کلبه‌ای گلی داراز کشیده، مردی بدون ماشین!" (همان، ۲۸). گفته‌ی مورین بر ناکارآمدی هویت گذشته‌ی بَم به عنوان ارباب در بستر جدید اشاره دارد و نیز قدرت جنسیتی او را به عنوان یک پدرسالار زیر سوال می‌برد. در اینجا رابطه‌ی میان زوال استعمار

و مردسالاری بَم برجسته شده است. اکنون تمام عواملی که در تأیید و تقویت و حفظ قدرت بَم به عنوان مردی سفیدپوست عمل می‌کردند دیگر وجود ندارند. وقتی پسرش، ویکتور، از او می‌خواهد یک بخاری قدیمی بخرد، "بَم در جواب او احساس عجز و درماندگی می‌کند" (همان، ۱۳۹). و در دنیایی که "پول تعیین می‌کند تو چه کسی هستی" (همان، ۱۳۹)، خود را شکست خورده می‌بیند. همان‌طور که بودنهایمر بیان می‌کند، "بَم اسملز با تلاش ناموفق خود برای حفظ حقوق مالکیت، علائم بیمارگونه‌ی فرهنگ مصرف‌گرای در حال مرگ را نشان می‌دهد که در آن هویت به واسطه‌ی مالکیت، و روابط به واسطه‌ی اشیاء شکل می‌گیرند" (بودنهایم، ۱۹۹۲: ۱۹). ضربه‌ی آخر به بَم زمانی اتفاق می‌افتد که سیاه‌پوستی به نام دانیال اسلحه شکاری او را می‌دزد. بَم که هیچ قدرتی برایش نمانده، مجبور به قبول شکست می‌شود. اقتدار وی که زمانی در ساختار جامعه‌ی سفیدپوست تثبیت شده بود اکنون به کلی از میان رفته است: "اگر او نمی‌توانست تلفن را بردارد و با پلیس تماس بگیرد، پلیسی که او و همسرش به خاطر خشونت و وحشیگری حقیر می‌شمردند، نمی‌دانست چه کار دیگری باید انجام بدهد. همان‌طور که عادت داشت، به پشت روی تخت دراز کشید. اما ناگهان بر صورت خود غلتید، کاری که پیش از این هرگز در حضور پسرانش نکرده بود" (گوردیمر، ۱۹۸۱: ۱۷۶).

عمل غلتیدن بَم از این جهت حائز اهمیت است که در آن واحد قبول شکست، بازتاب افسردگی و نشانه‌ی سر فرود آوردن در برابر نظم نوین است، اگرچه بر خلاف میل‌اش. بَم جرأت رو در رو صحبت کردن با پسرانش را ندارد، زیرا به عنوان مردی سفیدپوست نتوانسته است الگویی قدرتمند و مردانه به آنها ارائه دهد. در نهایت، خلا "قدرت سفید" تصویر بَم را در چشم فرزندان می‌شکند و او را به خاکستر تبدیل می‌کند.

۲-۲ مورین

برای رصد کردن سیر بلوغ مورین، تغییر جهان‌بینی و تجدید نظر در هویت فرهنگی خودش، لازم است با پس زمینه‌های شخصیتی وی آشنا شویم. بر اساس آنچه در رُمان از زندگی مورین در ژوهانسبورگ ارائه شده است، و با توجه به آنچه که در چند روز نخست اقامتش در دهکده‌ی جولای می‌بینیم، معلوم می‌شود که او آمادگی لازم برای تحمل نوسانات پدیده‌ی شورش‌های نژادی را ندارد. فضای خیالی به تصویر کشیده شده از دوران پس از انقلاب در داستان، موقعیت را برای لحظه‌ای پر اهمیت در زندگی مورین، همسر آقای اسملز، فراهم می‌کند که تحت فشار تغییر ساختار قدرت سعی دارد به فهم تازه‌ای از خویشتن برسد، و نقش اجتماعی و هویت جدید خود را بیابد. چارچوب هویتی مورین در جامعه‌ی استعماری مردسالار شکل گرفته است. او خود را زنی "لیبرال" تلقی کرده که می‌تواند با خدمتکارش، جولای، همذات‌پنداری کند. با این حال، خودش را در چارچوب دارایی‌های مادی و نگاه دیگران می‌بیند و نمی‌خواهد بپذیرد که فرصت‌های اقتصادی خانواده‌اش مدیون سیاست‌های نژادپرستانه‌ی رژیم سفیدپوست آپارتاید است.

مورین خاطرات خانه را در ذهن مرور می‌کند: "او در طول سال‌ها به مشاغل نیمه‌روز مشغول بود. هر روز صبح پشت ماشین تایپ می‌نشست، گشتی در روزنامه‌ها می‌زد، به جلسات می‌رفت...." (گوردیمر، ۱۹۸۱: ۶۶). قیاس کردن زندگی گذشته‌ی خود با زندگی زنان سیاه‌پوست روستا، چشمان مورین را به واقعیت‌های تازه‌ای باز می‌کند. زنان آنجا باید به سختی در بوته‌زارها پی‌غذا می‌گشتند تا شکم فرزندان را سیر کنند. "اکنون شغل نیمه‌وقت او در شهر به‌نظرش بی‌اهمیت می‌نمود" (همان، ۶۶). در کنار زن‌های روستا سخت کار می‌کند تا خود را از شر حائلی که از همسر جولای جدایش می‌ساخت، برهاند. او پی می‌برد که باید به دنبال چیزی مهم‌تر و واقعی‌تر باشد؛ اما درک روشنی از ماهیت آن چیز ندارد، و در عین حال "با وحشت به جستجویش ادامه می‌دهد" (همان، ۱۱۲). اعتراف می‌کند که هرگز نمی‌توانست

وضعیت رقت بار مردم جولای را تصور کند، چرا که آن فراتر از حد تصور او بود. "هیچ داستانی نمی‌توانست با آنچه او پیدا کرده بود رقابت کند. حتی از راه تخیل نمی‌توانست به این کشف برسد" (همان، ۳۵). این جمله درست پس از خواندن یک ژمان ایتالیایی بیان می‌شود که دلالت بر فاصله گرفتن او از جهانی تخیلی و ورود به دنیایی واقعی دارد. مورین در مورد تأثیر تحولات سیاسی-اجتماعی بر زندگی خود، بر خلاف همسرش، موضعی واقع‌گرایانه در پیش می‌گیرد. اینجاست که او برای اولین بار "اجازه می‌دهد ضعف‌ها و عیب‌هایش دیده شوند، همان‌طور که خودش عادت به دیدن عیب دیگران داشت" (همان، ۶۷). به عنوان مثال، هنگامی که برای نجات خانواده‌ی خود لازم است داروی مالاریا تهیه کند، "او از نزاکت اجتماعی و آرمان‌های جامعه‌ی سفید دست می‌کشد" (همان، ۴۶). خودش می‌گوید: "وقتی به مغازه‌ها حمله شد من هم داروخونه رو غارت کردم" (همان، ۴۶). آمادگی مورین برای انجام کارهایی که قبلاً هرگز انجام نداده بود نشانگر واقع‌گرایی اوست، به ویژه هنگامی که چند بچه‌گربه را در آب غرق می‌کند که به نظر او "رقیب احتمالی مصرف منابع غذایی خانواده بودند" (همان، ۱۰۸). وقتی بَم پی می‌برد که مورین دستانش را آلوده کرده است، با انزجار به او می‌گوید: "چرا یکی از اون‌ها رو مجبور به انجام این کار نکردی؟" (همان، ۱۰۹). هنگامی که دوش به دوش همسر جولای شروع به جمع‌آوری اسفناج وحشی می‌کند، پاچه‌ی شلوارش را بالا می‌کشد و "کبودی‌های زرد رنگ روی پوست و رگ‌های پاره شده‌ی قرمز ران‌هایش را، و نیز طناب‌های آبی رنگ واریس و موهای درشت ساق پایش را نمایان می‌کند، طوری که همسر جولای را به خنده وامی‌دارد" (همان، ۱۱۱). او اکنون هیچ دلیلی نمی‌بیند که "چرا باید از دیده شدن ضعف‌ها و عیب‌هایش، همان‌طور که خودش ضعف دیگران را می‌دید، خجالت بکشد!" (همان، ۱۱۱). مورین با واقع‌گرایی خاص خود مفهوم زیبایی بورژوازی را کنار می‌گذارد و به این فهم می‌رسد که "اکنون، درهم آمیختن و کار جمعی از نظر تجربه‌ی زیستی‌اش بسیار بجا می‌نمود" (همان، ۱۱۱). مورد مورین بازتاب مفهوم هیبریدیتی در کتاب معروف هومی باباست به نام مکان فرهنگ. او می‌گوید: "در اثر برخورد فرهنگ‌ها ماهیت و ویژگی آنها بر هم تأثیر گذاشته و تغییر در آنها اجتناب‌ناپذیر است.... هیبریداسیون نوعی سازش سیاسی و فرهنگی میان استعمارگر و استعمار شده است که شکاف بین آنها را به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از گفتمان پسااستعماری پر می‌کند" (بابا، ۱۹۹۴: ۴۷).

۲-۳ جولای

عنوان مردم جولای به دو گروه اشاره دارد: سیاه‌پوستان دهکده که با جولای پیوند نژادی، فرهنگی-زبانی دارند، و خانواده‌ی سفیدپوست اسملز که جولای به مدت پانزده سال خدمتکار خانه‌شان بوده و اکنون در خانه‌ی خود در دهکده به آنها پناه داده است. وضعیت زندگی جولای به او هویتی دوگانه بخشیده است که از نظر هومی بابا "هیبریداسیون فرهنگی" نامیده می‌شود. روستاییان دهکده، جولای را با نام بومی‌اش موآته صدا می‌زنند و همان‌طور که رئیس ده می‌گوید، "این سفیدپوستا بودن که اول جولای صدایش زد و او پونزده سال تموم اسم واقعی خودش رو از اون‌ها پنهون کرد" (گوردیمر، ۱۹۸۱: ۱۲۰). جولای، بر خلاف سال‌ها فرهنگ‌پذیری، علاقه‌ی زیادی به نام بومی خود و ریشه‌های فرهنگی‌اش نشان می‌دهد، زیرا آن به او هویتی آفریقایی تبار می‌بخشد. حال آنکه، فرهنگ اروپایی از نظر زبانی، فرهنگی و اجتماعی او را به عنوان (دیگری) پنداشته و در رده‌ای پایین‌تر قرار می‌دهد. به گفته‌ی هومی بابا، "تقلاً برای حفظ ارتباط با ریشه‌های فرهنگی از یک سو، و فشار شرایط جدید که فرد رانده شده را به بازنگری هویت‌های نوین سوق می‌دهد، به خصوص که هویت گذشته با وضع موجود مطابقت ندارد، یک فرآیند استعماری اجتناب‌ناپذیر است که سیاه و سفید را هر دو در بر می‌گیرد" (بابا، ۱۹۹۴: ۵۷). با این حال، شخصیت‌های داستان درجات مختلفی از اعتطاف‌پذیری

را در پذیرش هویت‌های فرهنگی نوین نشان می‌دهند. به عنوان مثال، مورین در تجدید نظر از مفروضات فرهنگی خود تلاش می‌کند و آماده است، هرچند ضعیف، نقش اجتماعی تازه‌ای دریافت کند. این در حالی است که بَم صرفاً سعی در انتقال پارادایم‌های استعماری خود به بافت اجتماعی جدید دارد. به همین دلیل، بَم با رفتار خود امکان تعامل معنادار با سیاه‌پوستان را تضعیف می‌کند. از سوی دیگر، جولای به خاطر موقعیت خاصی که در آن قرار گرفته است رفتاری شبیه به آنچه هومی بابا "آگاهی دوگانه" می‌نامد، نشان می‌دهد. این حقیقت که او هنوز در خدمت خانوادگی اسملز و برآوردن نیازهای آنهاست، اگر چه دیگر خدمتکار آنها نیست، گواه این ادعا است.

۲-۴ فرزندان خانوادگی اسملز

دومینیک هد خاطر نشان می‌کند که "امکان تولد دوباره‌ی پس از انقلاب اساساً به بچه‌های اسملز بستگی دارد. دختر کوچک خانوادگی اسملز، جینا، پیوند محکمی با نایکو، دختر سیاه‌پوست روستا برقرار می‌کند که به طور نمادین ترس سفیدپوستان نژادپرست را از بومی شدن به چالش کشیده و صدای گوردیمر را برای آفریقایی متکثر طنین‌انداز می‌کند" (هد، ۱۹۹۴: ۱۳۴). فقدان آگاهی از تفاوت‌های نژادی در جینا راه را برای دوستی در شرایط مساوی هموار می‌سازد، و این در تضاد با دوستی مورین جوان و لیدیای سیاه‌پوست است که نمی‌توانست به طور کامل از سلسله مراتب سفید و سیاه خود را برهاند، اگرچه مورین، لیدیا را بهترین دوست و محرم راز خود می‌دانست. راوی داستان می‌گوید: "احساس مورین از استحقاق نژادی‌اش چنان درونی و ریشه‌دار شده بود که هرگز در مورد درست بودن اینکه چرا باید لیدیا هر روز کیف او را روی سر بگیرد، تردید نمی‌کرد" (گوردیمر، ۱۹۸۱: ۳۲). جینا، کوچک‌ترین عضو خانواده، زمان زیادی را با روستاییان می‌گذراند و فرصت خوبی برای فرا گرفتن زبان و آشنایی با هنجارهای فرهنگی روستا دارد. او وقتی شعر لالایی را به زبان روستا می‌خواند رگه‌هایی از فرهنگ پذیری را آشکار می‌کند، درست بر خلاف مادرش که هرگز فاناگالو، زبان سیاه‌پوستان آفریقایی جنوبی را فرا نگرفت.

ویکتور، پسر ارشد خانواده، بر خلاف دیگر بچه‌ها احساس خودخواهانه‌ی مالکیتی نشان می‌دهد. تصویر مثبت جینا به نوعی با تصویری که از ویکتور ارائه شده است در تضاد است. او پیست برقی اتومبیل‌رانی خود را با وجود نبودن برق در روستا در معرض دید بچه‌ها می‌گذارد و از مادرش می‌خواهد که به آنها بگوید آن را لمس نکنند، "بهشون بگو برن کنار، نمی‌خوام به چیزام دست بزنن..." (همان، ۱۴). هنگامی که روستاییان از منبعی که بَم تعبیه کرده است آب برمی‌دارند و ویکتور به شدت ناراحت می‌شود و از پدرش می‌خواهد تا جلوییشان را بگیرد، "همه دارن آب می‌برن! اونا فهمیدن چطور شیر رو باز کنن. من بهشون گفتم که همه می‌رن جهنم، اما زبون منو نمی‌فهمن. زود بیا پدر" (همان، ۶۲-۶۳). ویکتور با گذر زمان با آداب و رسوم روستاییان آشنا می‌شود و نخستین نشانه‌ی فرهنگ‌پذیری را زمانی آشکار می‌کند که جولای ابزار ماهیگیری خود را در اختیار او می‌گذارد. او به همان روشی که جولای از والدین‌اش قدردانی می‌کرد از او قدردانی می‌کند. بر خلاف خساست‌های گذشته‌اش، او اکنون آماده است تا ماشین‌های کهنه‌اش را با گاری‌های دست‌ساز بچه‌های روستا عوض کند. ویکتور نیز مانند جینا می‌تواند مدلی مناسب از فرهنگ پذیری برای سفیدپوستان آفریقایی جنوبی در دوران پس از آپارتاید باشد.

۳- هژمونی

دست اندازی بر منابع سرزمین یک ملت بارزترین شکل استعمار است، اما آشیش ناندی از هژمونی یا استیلای فرهنگی-سیاسی به عنوان "شکل کم‌نمودتر و نرم‌تر استعمار که ادعای رام کردن و شکوفایی دنیای بی‌تمدن را دارد"

(ناندی، ۱۹۸۳: ۸) سخن می‌گوید. وی این شیوه‌ی استعماری را به مدرنیست‌ها، منطق‌گرایان و لیبرال‌ها نسبت می‌دهد. هژمونی سیاسی به گفته‌ی ادوارد سعید، "بی‌وقفه در پی دستاوردهای اقتصادی است و این رابطه دوسویه است. یعنی قدرت اقتصادی به عنوان ابزاری برای تقویت هژمونی سیاسی عمل می‌کند" (سعید، ۱۹۷۸: ۳۲). گوردیمر نیز در داستان مردم جولای با استفاده از نمادپردازی بر این موضوع مُهر تأیید می‌زند. بَم و مورین، دو شخصیت اصلی داستان، در تئوری با سیاست‌های نژادپرستانه‌ی رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی مخالفت نشان می‌دهند و خود را "لیبرال" تلقی می‌کنند. با این حال، مانند بسیاری از سفدپوستان آفریقای جنوبی از مزایای اقتصاد انحصاری که در دست سفیدپوستان است بهره می‌برند و حاضر نیستند داشته‌های خود را با جولای، مردی که پانزده سال به آنها خدمت کرده است، تقسیم کنند. وقتی او ماشین بَم را بدون اجازه برمی‌دارد با واکنش شدید خانم و آقای اسملز مواجه می‌شود: "بَم پاسخ سلامش را نمی‌دهد و از او می‌پرسد: دیروز کجا بودی؟ داستان چیه؟" (گوردیمر، ۱۹۸۱: ۱۸). ناراحتی بَم از اقدام جولای بر نگرانی او در از دست دادن کنترل بر مالکیتش دلالت دارد. کامیون بَم، باکی، از اهمیت نمادین چندگانه‌ای برخوردار است که شامل مالکیت، موقعیت اجتماعی و قدرت او می‌باشد. جولای به عنوان خدمتکار خانواده در ژوهانسبورگ کلیدها را در اختیار داشت، اما نمی‌توانست بدون کسب اجازه از آنها استفاده کند. بازخواست کردن مورین از جولای نشان دهنده‌ی ترس او به خاطر از دست دادن کنترل در محیطی بیگانه است که توازن قدرت در آن به نفع جولای رغم خورده است. مورین در حالت خشم نظر خود را در مورد جولای بیان می‌کند:

"تو می‌خواهی از دعوای دیگران سود ببری. می‌خواهی باکی رو بدزدی و مثل گانگسترا خودتو به مرد بزرگ و مهم تصور کنی. وقتی بنزینش تموم شد، پول بنزین هم که نداری، پس مجبوری ره‌اش کنی زیر درختا یا کنار کلبه‌های قدیمی تا بچه‌ها توش بازی کنن و تکه‌تکه‌اش کنن، بدون استفاده. یه خرابه مثل خرابه‌های دیگه." (همان، ۶۷)

گزیده‌ی بالا به زیبایی بر رابطه‌ی میان قدرت و مالکیت مادی تأکید دارد. مورین معتقد است که جولای هرگز به دلیل فقر (پول بنزین ندارد) نمی‌تواند از طبقه‌ی ضعیف اجتماعی خود جدا شده و به فردی مهم بدل گردد. تا زمانی که نتواند باک ماشین را پر کند چاره‌ای جز وابستگی به خانواده‌ی اسملز ندارد. بر اساس تعریف گرامشی از مفهوم هژمونی، می‌توان افکار جولای را در رابطه با استفاده از اقتدار و نگه داشتن کلید ماشین بخش مشترکی از دینامیک قدرت در حال تغییر دانست. جولای به ایفای نقش تازه‌ی خود ادامه می‌دهد و در نهایت، مورین برخلاف میل خود به نگه داشتن کلیدها، به عنوان نماد قدرت، در نزد جولای تن در می‌دهد. مورین، تازه می‌فهمد که وابستگی جولای به خودشان چه حسی به او می‌داد. او برای انجام هر کاری باید از آنها اجازه می‌گرفت. همان‌طوری که علی اریتونی بیان می‌کند، "قاطعیت جولای در رفتارش اقدامی در جهت ارزیابی مجدد موقعیت اجتماعی کارفرمایان سابق خود است" (اریتونی، ۲۰۰۶: ۷۲). وقتی جولای در نهایت و با جسارت به حق ویژه‌ی خود بر "باکی" اصرار می‌ورزد، بَم با ناراحتی نق می‌زند و می‌گوید: "هیچ فکرشو نمی‌کردم همچین کاری با ما بکنه. همیشه آدم گوش به فرمانی بود" (گوردیمر، ۱۹۸۱: ۸۲). این به آن معناست است که جولای پا را از گلیم خود فراتر گذاشته و جایگاه خود را به عنوان یک خدمتکار نمی‌داند. اگر جولای متواضعانه نشان می‌داد که هنوز برای استفاده از اتومبیل به تأیید آنها نیاز دارد، احتمالاً مشکل کلید پیش نمی‌آمد. ترس آنها بیشتر از این جهت است که جولای دیگر به فرمان آنها نیست. از سوی دیگر، خانواده‌ی اسملز برای بقا باید به جولای تکیه کند. در اوج رُمان، مورین بلاخره درمی‌یابد که برای جولای خواستن هر چیزی به چه معنا بود: "می‌تونم یه قرص آسپرین بخورم؟ می‌تونم یه زنگ بزنم؟ هیچ چیز در خانه متعلق به او نبود" (همان، ۱۶۹). حتی اقامت

او در شهر به حُسن نیت مورین بستگی داشت، چون هر ماه باید کارت اقامتش را امضاء می‌کرد. به عنوان یک آفریقایی "او حقوق کم و تکالیف زیادی داشت" (همان، ۱۶۹)، شرایطی که او را در حالت وابستگی کامل قرار می‌داد. امتناع جولای از جلب رضایت اسملز برای استفاده از ماشین اشاره به امتناع او از اعتبار گذشته‌شان دارد، و این پیام را می‌رساند که نظم سابق بر هم خورده و اکنون در نقش نوین خود می‌تواند از خواست‌هایش سخن بگوید.

وقتی بَم متوجه مفقود شدن اسلحه در مخفیگاه‌اش می‌شود تصمیم می‌گیرد رئیس روستا را ببیند. جولای هنگام معرفی کردن بَم به رئیس از لفظ محترمانه‌ی ارباب استفاده می‌کند، "رئیس، این اربابه" (همان، ۷۸)، واژه‌ای که آقای اسملز از آن خوشش نمی‌آید. بَم به جولای یاد داده بود که او را "آقا" خطاب کند و هرگز لفظ "ارباب" را به کار نبرد. رفتار غیر عادی و عامدانه‌ی جولای دلالت بر موضع قدرتمند او دارد. وقتی تنش بر سر اسلحه بالا می‌گیرد، جولای تظاهر می‌کند که چیزی نمی‌داند؛ اما بعد اعتراف می‌کند که دانیال اسلحه را دزدیده است تا به شورش بپیوندد. مورین از اینکه جولای ممکن است همدست دانیال باشد به خشم آمده و او را به سرقت چیزهای کوچک از خانه‌اش متهم می‌کند. جولای از این اتهام تاب نیاورده و شروع می‌کند به زبان خودش حرف زدن: "باید بدونم چه‌کسی چیزای تو رو می‌دزدیده.... تو خیلی دردرس واسم درست می‌کنی، حتی توی خونه‌ی خودم! همش درد سر.... من دیگه تحمل نمی‌کنم" (همان، ۱۵۱). تیر خشم جولای به هدف می‌خورد. مورین پیام او را می‌گیرد، گرچه هیچ کلمه‌ای از حرف‌هایش را نمی‌فهمد. در اینجا جولای از زبان بومی خود به عنوان ابزاری قدرتمند بهره می‌جوید و مورین بجز تسلیم شدن در برابر او چاره‌ای نمی‌بیند.

۴- مکان و جا به جایی

"از ویژگی‌های مهم ادبیات پسا استعماری توجه ویژه به مکان و جابه‌جایی است که به بحران هویت پسااستعماری منجر می‌شود. مکان به طور مستقیم در رشد هویت یک ملت و توسعه‌ی تاریخ دخالت دارد و عمیقاً در سیستم‌های بازنمایی (Representation) مانند زبان دخیل است" (اشکرافت، گریفیتز، و تیفین، ۲۰۰۱: ۵۵). به عقیده‌ی نیکسون "مکان بخش مهمی از نظریه‌ی پسااستعماری است زیرا مستقیماً با معنای خانه برای بی‌خانمان‌ها گره خورده است" (نیکسون، ۱۹۹۱: ۳). کرسول "مکان را محیطی پر از لایه‌های معنادار می‌داند که توسط انسان‌ها در طول زمان ساخته می‌شود. آنها خاطرات انسان‌ها را پیرامون خود می‌سازند، تاریخچه‌شان را می‌نویسند، و مردم آنها را خانه می‌نامند" (به نقل از مرسر، پیچ و ایوانز، ۲۰۰۸: ۶). هومی بابا نیز می‌گوید: "رانده شدن از محیط بومی، احساس بیگانگی را در فرد رانده شده برمی‌انگیزد، زیرا او را در محیطی ناهمگون، با فرهنگ و زبانی بیگانه می‌نشانند. ناسازگاری میان زبان و فرهنگ با مکان شرایطی را رزم می‌زند که احساس تعلق را در فرد می‌خشکاند (بابا، ۱۹۹۸: ۱۹).

گوردیمر با بکارگیری رویکردی ساختارشکنانه در مردم جولای به خلق موقعیتی می‌پردازد که در آن خانواده‌ی سفیدپوست اسملز مانند خدمتکار سیاه‌پوست‌شان حس جابه‌جایی را تجربه می‌کنند. بَم و همسرش مورین که مجبور به ترک خانه‌ی خود از ژوهانسبورگ شده‌اند از خواب برمی‌خیزند و خود را در سکونت‌گاه محقر جولای می‌بینند که با خانه‌ی خودشان بسیار فرق دارد:

"یه فنجان چای می‌خوری؟" صدای کوبیدن در و بوی صابون می‌آید. اما آنجا دری وجود ندارد، فقط دهانه‌ای در دیوار ضخیم گلی که گونی روی آن آویزان شده است، و بعضی وقت‌ها برای هوای تازه به بالا گره می‌خورد. "بَم، دارم خفه می‌شم." و همسرش از خوابی آشفته برمی‌خیزد و تِلوتِلو به سمت در می‌رود. صدای در نمی‌آید، اما جولای،

خدمتکارشان، حالا میزبان‌شان، دو فنجان چای و یک قوطی شیر غلیظ شده با قاشقی در آن، مخصوص آنها، آورده است". (گوردیمر، ۱۹۸۱: ۱)

گوردیمر برای به تصویر کشیدن دوره‌ی گذار از ترکیب کنایه‌آمیز تداوم و تغییر استفاده می‌کند. این واقعیت که جولای "آن روز را برای اسملزها همان‌گونه آغاز کرد که هم‌نوعان او برای هم‌نوعان‌شان کرده بودند" (همان، ۱) نشان می‌دهد گرچه جولای دیگر خدمتکار خانواده‌ی اسملز نیست، اما هنوز خدمتگذار آنهاست. آنچه که در واقع تغییر کرده است مکانی است که در آن "یک دهانه در دل دیوار گلی ضخیم" (همان، ۱). حکم در ورودی را دارد. تفاوت خانه‌ی محقر جولای با خانه‌ی اسملز چشم‌گیر است: "اتاقی برای خوابیدن، اتاقی برای غذا خوردن، اتاقی دیگر برای نشستن و اتاقی برای مطالعه" (همان، ۲۲). مورین از فقر میزبان خود سخت در فکر فرو می‌رود. "کنده شدن از محیط گرم و پرشور شهر و زندگی در محیط سرد و بی‌احساس روستا وادارش می‌سازد تا به تسلیم شدن آفریقا در برابر امپراتوری بریتانیا بیندیشد، به غارت منابع‌اش در مقیاس بزرگ، و ارائه‌ی نسخه‌ای "رسمی" از آفریقا به عنوان "دیگری" به "اروپای هنجار" (استین‌کمپ، ۲۰۱۱: ۵۰-۴۹). به عقیده‌ی وی توصیف‌های گوردیمر از زیست‌محیط خفت‌بار دهکده‌ی جولای با جمعیتی فراوان اشاره به سیاست‌های جدایی‌طلبانه‌ی آپارتاید در محدود ساختن بومی‌ها به محیط‌های کوچک دارد.

زندگی کردن در روستا باعث شده است تا خانواده‌ی اسملز از فرآیند طبیعی بدن خود آگاهی بیشتری پیدا کنند. یافتن فضایی تمیز در محیط آلوده‌ی روستا برایشان ناممکن است. "هیچ وسیله‌ی شهری برای دفع مدفوع وجود ندارد. مورین برای اولین بار در زندگی خود متوجه می‌شود بین پاهایش بوی بد می‌دهد، و از اینکه فرزندانش مجبورند میان بوته‌ها شکم‌شان را خالی کنند، رنج می‌برد" (گوردیمر، ۱۹۸۱: ۱۱). سبک زندگی آنها به هیچ وجه با آنچه در روستای جولای تجربه می‌کنند قابل قیاس نیست. مورین از همان ابتدا خود را به عنوان "یک سگ ولگرد سفید در قاره‌ای سیاه" (همان، ۱۱) می‌بیند. احساس مورین نسبت به خودش با مفهوم هومی بابا از بی‌خانمانی و احساس بی‌تعلقی طنین‌انداز می‌شود. وقتی می‌شنود که زنان روستا در مورد او چنین می‌گویند، "این زن سفیدپوست فرق گیاهی رو که یه گاو بهتر می‌دونه نباید بخوره و برگ‌هایی که بچه‌هاشو قوی می‌کنه باید یاد می‌گرفت" (همان، ۱۵۹)، احساس بی‌تعلقی در وجودش شدیدتر می‌شود.

گوردیمر در داستان نشان می‌دهد که زبان در محیط استعماری به عنوان ابزاری قوی در ایجاد احساس بی‌خانمانی و بی‌تعلقی عمل می‌کند. هر بار که خانم و آقای اسملز سعی دارند با مردم بومی ارتباط برقرار کنند متوجه می‌شوند که افکارشان در زبانی که برآمده از فرهنگ سفید استعماری است گیر افتاده است: "بم ناامیدانه پی کلماتی می‌گشت که در زبان خودش پیدا نمی‌شد، کلماتی که باید حقیقت اینجا را می‌ساخت، از سیاهی خودشان. اما کلمات نمی‌آمدند. واژگان قدیمی راه‌شان را بسته بودند (همان، ۱۵۵-۱۵۶). همان طور که سهلین می‌گوید:

"زبان در بیان فوق‌نقش یک شیئی را بازی می‌کند، و مسدود شدن واژگان جدید توسط واژگان قدیمی به طور نمادین به نفوذ ناپذیری هژمونی استعمار اشاره دارد. زبان موروثی بم مخصوص "انجا" بود. اما زبان او به عنوان پناهنده و مهمان در "اینجا" و مقابل رئیس روستا دیگر آن کارکرد را ندارد" (سهلین، ۲۰۱۲: ۱۱).

وقتی بم سعی کرد موقعیت را در دست بگیرد، "کلمات مانند عبارات مرده ظاهر می‌شدند. کلمات آنجا نبودند، ذهنش، خشم‌اش، و دستش به هیچ‌جا بند نبود" (گوردیمر، ۱۹۸۱: ۱۵۶). بنابر این، زبان قدرت باعث احساس حقارت و

دستپاچگی برای بَم می شود. "نشانه های بیمارگونه" که گرامشی از آن یاد می کند، خود را در خشم بَم نشان می دهد. سوء ارتباط او با خدمتکار سابقش به محدودیت های زبانی که دنیای او را ساخته اند اشاره دارد. او و خانواده اش در ژوهانسبورگ هیچ الزامی برای یادگیری زبان خدمتکار خود نداشتند. از سوی دیگر، دامنه ی زبان جولای به انگلیسی محدود به شرایط خاصی از روال های روزمره بود، و اگر در ارتباط کلامی عاجز می ماند، دو طرف به علامت و اشاره متوسل می شدند. این شکاف ارتباطی امکان تعامل معنی دار را ناممکن می ساخت، که البته همیشه به ضرر جولای تمام می شد. نحوه ی برخورد مورین با جولای نتیجه ی حس برتری او نسبت به خدمتکارش بود که نقش زبان را در آن نباید نادیده گرفت. او جولای را متهم می کند که اقلام بی اهمیت خانه را از او "در آنجا" دزدیده است. واکنش بی سابقه ی جولای به این موضوع بسیار پرمعناست:

"ناگهان عضله های صورت جولای با قدرت در هم کشیده شد و او شروع کرد به صحبت کردن به زبان بومی خودش. و مورین همه چیز را فهمید، اگرچه هیچ کلمه ای برایش مفهوم نبود" (همان، ۱۸۵).

پاسخ جولای نشانگر گذر کردن وی از محدوده ی "زبان قدرت" است. او با بکارگیری زبان بومی به عنوان ابزاری توانمند این پیام را می رساند که روابط قدرت دیگر مانند گذشته نیست. مورین پس از دریافت پیام، در نگرش خود نسبت به جولای تجدید نظر کرده و با او نه به عنوان یک خدمتکار صرف، بلکه انسانی آزاد رفتار می کند.

۶. بحث و نتیجه گیری

گوردیمر در رمان مردم جولای (۱۹۸۱) با رویکردی ساختارشکنانه و ترسیم سناریویی تخیلی جایگاه و نقش خانواده ی سفیدپوست اِسملز را با خدمتکار سیاه پوست شان، جولای، جابجا می کند. تغییر نگرش و هویت شخصیت های داستان در بافت زیست محیطی جدید بستگی به سطح واقع گرایی، فرهنگ پذیری و تمایل آنها به تغییر دارد. با در نظر گرفتن این پارامترها می توان شخصیت های داستان را در رده های متفاوت طبقه بندی کرد. بَم، پدر خانواده، در همان ابتدا هیچ میلی به تغییر و پذیرش شرایط جدید نشان نمی دهد، و با نگرش هژمونیکی استعماری خود سعی در حفظ اوضاع سابق دارد. او حتی تلاش می کند تا استانداردهای "سفید" خود را بر فرهنگ "سیاه" روستا تحمیل نماید. اما استانداردها، زبان و فرهنگ سفید بَم با ساختار روستا که دارای استانداردهای خاص خود است مطابقت نداشته و حتی گاهی در تضاد کامل هستند. بَم به خاطر عدم ناتوانی در تجدید نظر از مفروضاتی که ریشه در تفکر استعماری دارند، احساس بیگانگی و بی خانمانی را بیشتر از دیگران تجربه می کند. در نهایت، از آنجا که نتوانسته است الگویی قوی و مردانه از مردی سفید پوست به فرزندان و همسرش ارائه کند در ضعف خود غوطه خورده و خود را محکوم به شکست می بیند. حال آنکه مورین، همسر بَم، درست در نقطه ی مقابل او قرار دارد. اگرچه نخست آمادگی کافی در رویارویی با امواج برخاسته از شورش های ضد نژاد پرستی را ندارد؛ اما با نگاهی پراگماتیک به شرایط موجود به تدریج با واقعیت های تلخ کنار آمده و در پی نقشی نوین و هویتی تازه می گردد که با مکان منطبق باشد. حتی آماده است تا با دزدیدن داروی مالاریا از داروخانه "دست از نزاکت اجتماعی و آرمان های جامعه ی سفید بکشد" (گوردیمر، ۱۹۸۱: ۴۶). مورد مورین بازتاب ایده ی هومی بابا از مفهوم هیبریدیتی است که بر تأثیر رویارویی فرهنگ ها و تغییر ماهیت و ویژگی آنها بر یکدیگر تأکید دارد. دگرگونی مورین به شکل نمادین نوعی سازش فرهنگی میان استعمارگر و استعمار شده است که شکاف بین آنها را، به گفته ی بابا، به عنوان بخشی جدایی ناپذیر از گفتمان پسااستعماری پُر می کند. فرزندان خانواده ی اِسملز، به خصوص دختر کوچک شان جینا، نمونه ی مناسبی از فرهنگ پذیری و هیبریدیتی را عرضه می کند. به

خاطر فقدان آگاهی نژادی در او و ظرفیت بالای فرهنگ‌پذیری پیوندی محکم با نایکو، دختر سیاه‌پوست روستا، برقرار می‌کند که به گفته‌ی دومینیک هِد "ترس سفیدپوستان نژادپرست را از بومی شدن به چالش می‌کشد و صدای گوردیمر را برای آفریقایی متکثر طنین‌انداز می‌کند" (هِد، ۱۹۹۴ : ۱۳۴). واژگونی ساختار سیاسی آپارتاید و بازگشت جولای به روستای خودش برای او به نوعی انطباق فرهنگ و مکان را در پی دارد، اگرچه نه به طور کامل. جولای به واسطه‌ی تغییر مکان و گذر از محدودیت‌های زبانی در موقعیت قدرت قرار می‌گیرد. با این حال، او به دلیل پانزده سال جا به جایی و فرهنگ‌پذیری از آگاهی دوگانه برخوردار است، یعنی توأماً نقش ارباب -خدمتگذار را بازی می‌کند. رابطه‌ی میان هژمونی اقتصادی و هژمونی سیاسی به طور نمادین از طریق وابستگی جولای به خانواده‌ی اسملز نشان داده شده است، یعنی تا زمانی که جولای نتواند پول کافی برای سوخت کامیون تهیه کند، چاره‌ای بجز وابستگی به بَم ندارد. در نهایت، گوردیمر استدلال می‌کند، نمایش ژست‌های ایدئولوژیک و لیبرالی آقا و خانم اسملز باید با تعاملات معنادار جایگزین شوند. او پیشنهاد می‌کند که برای ساختن جامعه‌ای کثرت‌گرا، سفیدپوستانی مانند بَم باید نگرش هژمونیک و زبان قدرت را کنار گذاشته و مشخصاً امتیازاتی را که هژمونی به آنها داده است در راستای برقراری عدالت اقتصادی با سیاهان تقسیم کنند. در آخر می‌توان درجاتی از خوش‌بینی را نسبت به آینده‌ی آفریقای جنوبی در اثر مشاهده کرد که گوردیمر سعی می‌کند آن را به طور نمادین و از طریق فرزندان کوچک خانواده‌ی اسملز نشان دهد.



1. Ashcroft, B., Gareth, G., & Helen, T. (1989). *The Empire Writes Back: Theory and Practice in Post-Colonial Literatures*. London and New York: Routledge Publications.
2. Bhabha, H. (2000). *The Location of Culture*. New York: Routledge Publications.
3. Bodenheimer, R. (1992). The Interregnum of Ownership in July's People. *The Later Fiction of Nadine Gordimer*. India: palgrave Macmillan.
4. Gordimer, N. (1981). *July's People*. London: Bloomsbury Publications.
5. Eckstein, B. J. (1990). *The Language of Fiction in a World of Pain: Reading Politics as Paradox*. University of Pennsylvania Press.
6. Erritouni, Ali. (2006). Apartheid Inequality and Postapartheid Utopia in Nadine Gordimer's July's People. *Research in African Literatures*, 37(4), 68-84.
7. Gramsci, A. (1971). *Prison Notebook*. Columbia University Press.
8. Head, D. (1994). *Nadine Gordimer*. Cambridge: Cambridge UP.
9. Innes, C. L. (1990). *Chinua Achebe*. Cambridge: Cambridge UP.
10. Diallo, Kh. (2022). Nadine Gordimer's July's People: An Imagined Postapartheid South Africa. *European Journal of language and Culture Studies*, 1(5), 76-85.
11. Khoshnood, A. & Talif, R. (2012). Interregnum in Colonial Space: Subversion of Power and... *Universiti Putra Malaysia Press*, 20(1), 23-32.
12. Mercer, C., Page, B., & Evans, M. (2008). *Development and the African Diaspora: Place and the Politics of Home*. New York: Zed Books Ltd.
13. Nixen, R. (1991). Nadine Gordimer. *Scribners*. (P 1-28). Retrieved February 1, 2017, from the World Wide Web: <http://english.wisc.edu/rdnixon/writing.html>
14. Ruman, A.K & Hadiuzzaman, K.M. (2014). Politics of Power: A Postcolonial Reading of
15. July's People. *Dhaka Commerce College Journal*, 5(1), 133-140.
16. Sahlin, T. (2012). Interregal Identity Process: A Phenomenological Reading of Gordimer's July's People (Dissertation No.HEU:C12:12) Retrieved February 2, 2017, from the World Wide Web: <http://urn.kb.se/resolve?urn=urn:nbn:se:hig:diva-13111>

17. Said, Edward W. (2005); "Introduction to Orientalism", In *Postcolonialisms, An Anthology of Cultural Theory and Criticism*, Gaurav Gajanan Desai and Supriya Nair (eds.) Rutgers University Press, PP 71-93.
18. Sistani, sh . (2016). Nadine Gordimer's *July's People*: A Parodic postmodern Revisitation of History. *Advances in Language and Literary Studies*, 7(4), 33-38.
19. Steenkamp, E. L. (2011). *Identity, Belonging and Ecological Crisis in South African Speculative Fiction*. Eastern Cape: Rhodes University Press. Retrieved March 15, 2017, from the World Wide Web: <http://hdl.handle.net/10962/d1002262>
20. Tecuceanu, C. (2014). *Crossing Borders: Identity and Place in Nadine Gordimer's Novels*. Retrieved March 18, from the World Wide Web: <https://books.google.com/books?id=fYnqjwEACAAJ>

